

«مرحله انقلاب» چه نیست!

اخیراً مقاله ای توسط مرتضی محیط تحت عنوان «مرحله انقلاب چیست؟» در شهروند ۶۸۶ و چند سایت اینترنتی انتشار یافته است. موضع مقاله، مسئله ای است که نزدیک به یک قرن در محافل کمونیستی مورد بحث و تبادل و نظر قرار گرفته است. در دهه های پیش همواره مدافعان سیاست خارجی شوروی و چین متکی بر نقل قول هایی از مارکس و انگلس سیاست «سازش طبقاتی» را تبلیغ، ترویج و اجرا می کردند. همواره انقلاب را به دو مرحله «دمکراتیک» و «سوسیالیستی» تقسیم کرده و در فاز دمکراتیک آن، سازش با بورژوازی و یا بخش «مترقی» آن توجیه می کردند. سیاست های سازش طبقاتی حزب کمونیست شوروی با چانکایچک در چین ۱۹۲۷، فرانسه و اسپانیا در سال های ۳۷-۱۹۳۶ و دهها نمونه دیگر در سطح جهانی؛ و همچنین در ایران سیاست های حزب توده نسبت به قوام السلطنه، سپس نسبت به دکتر مصدق و در نهایت همکاری حزب توده و اکثریت با رژیم خمینی همه ریشه در این نظریات انحرافی داشته و از علل اصلی شکست انقلابات جهانی از جمله ایران بوده اند.

اما، واضح است که طرح بحث مرتضی محیط در مورد «مرحله انقلاب» نمی تواند با نظریات استالینیستی همخوانی داشته باشد. زیرا در نوشتجات و مصاحبه های پیشین ایشان، حداقل ظاهراً، گسست نظری و تنوریک با این گرایش ها مشاهده شده است. پس علت طرح این موضع کهن تحت لوای مسئله ای «نوین» چیست؟ ایشان می گویند که: گرچه مسائل مطروحه توسط مارکس و انگلس را نمی توان «ریز به ریز در هر جایی پیاده کرد. اما دانستن این تجربیات می تواند چراغ راهنمایی

برای انقلاب کنونی ایران باشد» (صفحه ۱). سپس ایشان نقل قول های ارزنده ای از مارکس و انگلس در مورد مرحله بندی انقلاب به دو قسمت (مرحله دمکراتیک و مرحله سوسیالیستی) آورده و سخنان آنها را نسبت به چپ روی های برخی که این دو فاز را درست تشخیص نمی دهند، برجسته می کنند. بدیهی است که منظور آقای محیط از طرح این نکات صرفاً نمی تواند به منظور برگزاری یک کلاس عمومی آموزش تنوریک در مورد بحث های مارکس و انگلس، باشد. زیرا که اگر چنین بود چرا این نکات آموزشی پیش از این طرح نگشته بود؟

چنانچه عرض از طرح این نکات یک آموزش سوسیالیستی در مورد بحث های ۱۵۰ سال پیش مارکس و انگلس است، این اقدام، قابل تقدیر بوده و محققاً «نیروهای چپ و ترقیخواه» این تحقیقات را در آرشیه های خود قرار داده و به موقع مورد استفاده قرار خواهند داد. اما، چنانچه درس آموزی از اعتقادات ۱۵۰ سال پیش مارکس برای امروز ایران به ویژه در پیوند با بحث های «اصلاح طلبان» در مقابل جناح حاکم در ایران است، موضوع تفاوت دارد.

جمع بندی آقای محیط در انتهای مقاله بیشتر انگیزه دوم را به اثبات می رساند. ایشان از نظریات مارکس و انگلس برای استفاده از تجربیات به مثابه «چراغ راهنمایی برای انقلاب کنونی ایران» چنین می نویسند:

۱- بورژوازی در مرحله انقلاب (مرحله ضداستبدادی) نه تنها نقشی ترقی خواه و انقلابی دارد، بلکه لاجرم باید پیروز شود.

۲- پس از پیروزی بورژوازی، مبارزه طبقه کارگر ادامه می یابد، منتهی صف بندی طبقاتی عوض شده و دشمن اصلی در مرحله بعدی خود بورژوازی خواهد بود.

۳- در همین مرحله بورژوا دمکراتیک، بورژوازی به دلیل ترس از طبقات پایین تر یعنی کارگران و زحمتکشان، مبارزه اش علیه ارتجاع با اکراه و دودلی صورت می گیرد.

۴ - ارتجاع حاکم (سلطنت مطلقه در آلمان) به راحتی تن به بورژوازی شدن (تبدیل از سلطنت مطلقه به سلطنت مشروطه) نمی دهد.» (صفحه آخر)

تنها نتیجه منطقی جمع بندی بالا و استفاده آن در راستای «چراغ راهنمایی برای انقلاب کنونی ایران» این است که «نیروهای چپ و ترقیخواه» که خود را معتقد به عقاید مارکس می دانند بایستی کمک کنند که اصلاح طلبان به مثابه یک نیروی «ترقیخواه و انقلابی» در مرحله ضداستبدادی (علیه جناح تمامیت خواه) به قدرت برسند. البته پس از مرحله نخست انقلاب، مرحله سوسیالیستی به دنبال خواهد آمد. اگر این برداشت از مواضع «سر بسته» آقای محیط نادرست است (که امیدواریم چنین باشد) از ایشان طلب می کنم که آنرا انکار کرده و خود را از جبهه اصلاح طلبان رژیم و اکثریتی ها و استالینیست های مدافع سازش با بورژوازی که امروز در شرف الحاق به بخشی از هیئت حاکم هستند، جدا کنند.

اما، در این راستا بحث «آکادمیک» آقای محیط در مورد مواضع کارل مارکس چه؟

«مرحله ی انقلاب» از دیدگاه مارکس

کارل مارکس در سال های ما قبل از انقلابات بورژوا دمکراتیک مواضع نقل شده توسط آقای محیط را اعلام کرد. مارکس متکی بر تجارب پیشین تضادهای و کنش های طبقاتی در اروپا و عدم داشتن تجربه کافی از «بورژوازی در قدرت»، بر این باور بود که نیروهای انقلابی، از آنجایی شرایط مادی برای به قدرت رسیدن پرولتاریا موجود نیست، بایستی در نخستین گام، استبداد مطلقه را با کمک بورژوازی نوپا (که در آن زمان، در قیاس با استبداد مطلقه نقش و برنامه ترقی خواهانه داشت) کنار گذاشته و سپس با آماده شدن وضعیت عینی و تغییر تناسب قوا به نفع پرولتاریا، «بورژوازی در مصدر قدرت» را همراه با پرولتاریای قدرتمند سرنگون کرده و نظام سوسیالیستی برقرار کنند (تا اینجا آقای محیط موضوع را به نیکی درک کرده و در مورد آن نقل قول آورده اند).

اما، مارکس با مشاهده انقلاب های ۱۸۴۹-۱۸۴۸ در فرانسه و آلمان مواضع خود را تکامل داد. در این سال ها برای نخستین بار (و موقتاً) دولت های بورژوا دمکراتیک در رأس قدرت قرار گرفتند. مارکس با مشاهده بی لیاقتی های این دو دولت، نظریه «انقلاب مداوم» را تکامل داد (تنوری های مارکس در باره انقلاب، جلد اول، هال درپیر، ص ص ۲۸۷-۲۸۳). زیرا مارکس برخلاف آکادمیسین های خشک مغز دوره خود که سال ها، برای بهره برداری سیاسی، سخنان کهن را تکرار می کردند، تنوری را چکیده «عمل» می پنداشت. مارکس در عمل دریافت که بورژوازی در قدرت (۱۸۴۸) قابلیت اجرای تکالیف بورژوا دمکراتیک و به ویژه اعمال دمکراسی را ندارد. او به این نتیجه رسید که دمکراسی و سوسیالیزم به یکدیگر پیوند خورده اند. در نتیجه انقلاب را یک انقلاب مداوم (تداوم در حل تکالیف بورژوا دمکراتیک به حل تکالیف سوسیالیستی توسط رهبری پرولتاریا) قلمداد کرد. به نقل قول هایی از مارکس که آقای محیط خواسته یا ناخواسته از قلم انداخته اند اشاره می کنم:

«براساس دیدگاه ما، منشاء تمام تصادمات در تاریخ در تضاد میان نیروهای مولده و اشکال مرادده (مناسبات تولیدی) نهفته است. در ضمن، برای آن که این تضاد در یک کشور به تصادمات بینجامد، الزاماً نباید به حدود نهانی «رشد» خود رسیده باشد. رقابت با کشورهای صنعتی پیشرفته، به دلیل مرادده بین المللی، برای تولید تضاد مشابهی در کشورهای عقب افتاده تر از لحاظ صنعتی کافیت.» (ایدئولوژی آلمانی، جلد ۵، صفحات ۵-۷۴).

(این بحث را مارکس در مورد آلمان مطرح کرده است. در آنجا او بر پایه رقابت به این نتیجه رسیده بود، اما امروز مسئله ادغام نظام سرمایه داری کشورهای عقب افتاده طرح است و این بحث هر چه بیشتر صادق است).

به سخن دیگر، مارکس بر این اعتقاد است که برای اینکه «تضاد» جامعه به انقلاب منجر گردد، الزاماً اقتصاد حاکم نباید به رشد نهائی رسیده باشد، ارتباط بین المللی کشورها شرایط عینی را در تمام کشورها آماده می کند.

مارکس در مقدمه به نقد فلسفه هگل (ج ۳، ص ۱۷۹-۱۸۷): در مورد تکالیف مرکب انقلاب می نویسد:

«مردم در آلمان در حال آغاز چیزی هستند که در فرانسه و انگلستان به پایان می رسد.»

«آلمان روزی خود را در سطح انحطاط اروپائی خواهد یافت، قبل از آنکه حتی سطح رهایی اروپائی را بخود دیده باشد.»

به عبارت دیگر، آلمان قبل از آن که انقلاب دمکراتیک خود را انجام داده باشد، خود را در آستانه انحطاط سرمایه داری و در نتیجه انقلاب سوسیالیستی خواهد یافت.

«رژیم آلمانی، نواقص متمدن دنیای سیاسی را که امتیازات آن را دارا نیست. با نواقص وحشیانه رژیم کهن- که تا حد اعلاء در اختیار دارد- ترکیب کرده است.»
و یا دقیق تر:

«در فرانسه رهایی جزئی (رهایی تکه تکه، قدم به قدم) اساس رهایی عمومی (کامل) است. در آلمان رهایی عمومی شرط غیرقابل اجتناب رهایی جزئی است. در فرانسه این (رهایی جزئی) یک واقعیت است. در آلمان، به دلیل غیرممکن بودن رهایی مرحله به مرحله است که (انقلاب) می باید به یک آزادی کامل منجر شود.»

«برای آلمان، این انقلاب ریشه ای، یعنی رهایی عمومی بشریت، نیست که تخیلی واهی است، بلکه رهایی جزئی.»

یعنی اگر در فرانسه به تدریج رژیم حاکم بیشتر و بیشتر دمکراتیک شده و شرایط برای انقلاب سوسیالیستی فراهم شده، در آلمان بدون چنین انقلابی امکان رهایی جزئی نیز نخواهد بود (این نظریات ریشه بحث انقلاب مداوم است که سال ها بعد توسط تروتسکی در مورد انقلاب روسیه فرموله شد).

مارکس ادامه می دهد: «در آلمان، رهانی از قرون وسطی فقط هنگامی ممکن است که از پیروزی های جزئی بر این قرون نیز رها شویم. در آلمان هیچ قیدی شکسته نخواهد شد، مگر آن که همه نوع قید و بند شکسته شود.»

این همه زمانی طرح می گردد که مارکس اعتقاد داشت: «در آلمان پرولتاریا اکنون در حال شکل گرفتن است.»

همین مواضع در خطابه مارکس در اتحادیه کمونیست ها نیز یافت می شود. اما، تجربه کمون پاریس ۱۸۷۱ قطعاً مارکس را به نتیجه در هم شکستن کل دولت سرمایه داری (با تمام جناح بندی ها دورنی آن) رساند.

آقای محیط باید پاسخ دهند که چرا این مطالب مهم ارائه شده توسط کارل مارکس را از قلم انداخته و کوچکترین اشاره ای هم به آن نمی کنند؟

«مرحله انقلاب» در ایران

با استفاده از متدولوژی مارکسیستی، پیش از ارزیابی استراتژی انقلاب («مرحله انقلاب») و تعیین نقش ترقیخواهی در این یا آن جناح هیئت حاکم بایستی به سه مسئله محوری اشاره کرد:

اول، تکالیف انقلاب

انقلابات اجتماعی به گفته مارکس زمانی فرا می رسند که نیروهای مولده (عمدتاً نیروی کار و ابزار تولیدی) در تضاد با مناسبات تولیدی (شکل مالکیت بر تولید) قرار گیرند. بنابراین برای رشد نیروهای مولده در جامعه یک سری موانع باید از سر راه کنار گذاشته شوند. به سخن دیگر یک سلسه تکالیف باید انجام گیرند. این تکالیف در ایران کدامند؟

تاریخ بیش از نیم قرن رژیم های بورژوایی سلطنتی و آخوندی در عمل نشان داده اند که تکالیف عقب افتاده بورژوا دمکراتیک در ایران به فرجام مطلوب نرسیده است. مسئله ارضی، مسئله ملی، مسئله زنان، مسئله دمکراسی (جمهوری بورژوایی)

کماکان لاینحل باقی مانده اند. علت لاینحلی سنتاً تکالیف بورژوا دمکراتیک نیز کوچکترین ارتباطی به شکل حکومتی دولت سرمایه داری ندارد (حکومت بورژوایی تاجدار، عمامه بسر یا کروات‌های همه دچار این تناقض ذاتی اند). سرمایه داری ایران برخلاف بورژوازی اروپایی که محصول انقلاب‌های بورژوا دمکراتیک بود، از بالا توسط امپریالیزم بر ایران تحمیل شد. بورژوازی ایران به هر شکلی که ظاهر گردد خصلت انقلابی دارا نیست و قابلیت حل تکالیف عقب افتاده بورژوا دمکراتیک را ندارد. در نتیجه تحمیل یک نظام ناقص الخلقه بر ایران توسط امپریالیزم، حل تکالیف بورژوا دمکراتیک را مسدود کرده است. در جامعه ایران مناسبات کهن در کنار مناسبات پیشرفته مشاهده می‌شود. مناسبات سرمایه داری، شبه سرمایه داری و پیشا سرمایه داری در پیوند با یکدیگر دیده می‌شوند. تا حل ریشه‌ای تکالیف بورژوا دمکراتیک این تضاد در جامعه باقی خواهد ماند.

دوم، ماهیت طبقاتی دولت بورژوا

اقتصاد ایران در بازار جهانی سرمایه داری ادغام شده است. فرآیند این ادغام عوارض مخرب متعددی را بیار آورده است:

اقتصاد ایران به علت تقسیم کار بین المللی تحمیل شده توسط امپریالیزم، عقب افتاده نگهداشته شده است. بخش عمده نیروی کار نیز غیر کارا و عقب افتاده باقی مانده است. و از همه مهتر به علت مداخلات انحصارات بین المللی ماهیت طبقاتی دولت تغییر کرده است. ایران برخلاف ارزیابی مدافعان سازش طبقاتی، تحت کنترل یک نظام پیشا سرمایه داری نیست. ماهیت رژیم به تدریج تغییر کرده است. دولت ما قبل از سرمایه داری ایران، از دوره مشروطیت (به ویژه انقلاب سفید شاه) به یک دولت بورژوا تبدیل گشته است. دولت خمینی در تداوم و با حفظ تمام خصوصیات رژیم شاه (با شکل ظاهری متفاوتی) از حرکت‌های توده‌ای ضد استبدادی استفاده کرده و به علت نبود رهبری سالم انقلابی؛ به قدرت رسید. شکل ظاهری آخوندی این رژیم نباید منجر به تجدید نظرطلبی در ارزیابی ماهیت یک دولت بورژوا گردد.

مفهوم تنوریک این تغییرات در جامعه ایران اینست که دوران «انقلاب دمکراتیک» در اتحاد با بورژوازی صنعتی علیه استبداد قرون وسطی ای سپری گشته است. استبداد آخوندی با استبداد نظام «پیشا سرمایه داری» کاملاً متفاوت است. در این دوره، لایحه های بورژوازی در اپوزیسیون علیه دولت «خود» بسیج نمی گردند. اختلافات آنها با هیئت حاکم تزئینی و دعوا بر سر قدرت است و بس! در درون بورژوازی ایران هیچ عنصر ترقیخواهی وجود ندارد. به گفته مارکس (به نقل از مقاله آقای محیط) به محض استقرار دولت های بورژوایی، شرایط عینی برای انقلاب پرولتاریایی و سرنگونی آن آماده می شود. در ایران بورژوازی با «دو دلی» علیه استبداد حاکم مبارزه نمی کند. اپوزیسیون بورژوا در حال حفظ دولت بورژوایی است. انزجار بورژوازی از مبارزات مستقل کارگران علیه دولت به مراتب بیشتر از تنفر آن نسبت به هیئت حاکم است. زیرا با دولت فعلی در نهایت می تواند کنار آید. اما با طبقه کارگر هرگز! در نتیجه در عصر امپریالیزم اپوزیسیون بورژوا از متحدان پرولتاریا نیست. حتی اگر مخالف حکومت استبدادی کنونی باشد.

بنابراین دوره «انقلاب دمکراتیک» در ایران از لحاظ انتقال قدرت سیاسی دولتی، نقداً به پایان رسیده است. بورژوازی ایران با هر شکل و شمایل سال هاست بر مصدر قدرت قرار گرفته است. بورژوازی ایران (چه در هیئت حاکم و چه در اپوزیسیون) به علت ادغام اقتصادی ایران در نظام سرمایه داری بین المللی در مقابل حل تکالیف بورژوا دمکراتیک لاینحل جامعه قد علم خواهد کرد. متحدان سرمایه داری بین المللی هرگز برای مردم تحت ستم ایران دمکراسی به ارمغان نخواهند آورد.

سوم ماهیت دولت آتی

رهبری طبقه کارگر (گرچه هنوز پراکنده و غیرآماده) تنها طبقه اجتماعی است که قادر به حل تکالیف ریشه ای دمکراتیک و ضدسرمایه داری خواهد بود. جمهوری شورائی تنها حکومت رهایی کننده کل قشرهای تحت ستم ایران از سلطه استبداد سرمایه داری است. در ایران انقلاب یا در یک مرحله (انقلاب کارگری که آغاز انقلاب

سوسیالیستی است) صورت می‌گیرد یا از ابتدا محکوم به شکست است. از دیدگاه طبقه کارگر سرنگونی یک نظام سرمایه داری آخوندی و جایگزینی آن با یک نظام سرمایه داری مدرن هیچ تغییری در وضعیت آنها نمی‌دهد. نقش نیروهای مترقی و آکادمیسین‌های «مارکسیست» در موقعیت کنونی همسویی با نیازهای طبقه کارگر و آماده‌سازی نظری و تئوریک آنها است و نه «میان‌بر زنی» سیاسی و تغذیه تئوریک سازشکاران اپوزیسیون. آقای مرتضی محیط در چه جبهه‌ای قرار گرفته‌اند؟

م. رازی

Razi@kargar.org

اردیبهشت هزار و سیصد و هشتاد و یک